

تحلیل الگوی همکاری استراتژیک در روابط جمهوری اسلامی ایران و چین

احمد جانسیز*

سعید پیرمحمدی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۴

۹۳



چکیده

هدف اصلی این مقاله بررسی امکان یا امتناع شکل‌گیری همکاری استراتژیک در روابط جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین با تکیه بر بنیان‌های فرهنگی و هویتی دو کشور می‌باشد. روابط ایران و چین در دوره بعد از انقلاب اسلامی با فراز و نشیب‌های زیادی توأم بوده و همین موضوع، امکان شکل‌گیری روابط استراتژیک میان دو طرف را با تردیدهای جدی مواجه ساخته است. با این وجود، پی‌ریزی الگوی مشارکت استراتژیک به‌عنوان سرآغاز فصل جدیدی از مناسبات استراتژیک تهران و بیجینگ محسوب می‌شود. درک روابط جمهوری اسلامی ایران و چین در چارچوب یادشده، مستلزم شناخت نگرش‌ها و تصورات نخبگان دو کشور از خود، دیگری و بازیگران مداخله‌گر می‌باشد. در همین ارتباط، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از مفروضه‌های نظریه سازه‌انگاری درصدد به آزمون کشیدن این فرضیه است که عوامل فرهنگی و هویتی به همان اندازه که زمینه‌ساز شکل‌گیری الگوی مشارکت استراتژیک در روابط دو کشور می‌باشند، به میزان مشابهی نقشی تعیین‌کننده در تحدید همکاری‌های استراتژیک دو طرف دارند. روش تحقیق در این پژوهش، روش علی می‌باشد و شیوه گردآوری اطلاعات نیز براساس روش کتابخانه‌ای قرار دارد که با مراجعه به کتاب‌ها، مقالات، اینترنت و... فیش‌برداری و تنظیم شده است.

واژگان کلیدی: ایران، چین، همکاری استراتژیک، سازه‌انگاری، عوامل فرهنگی و هویتی.

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه گیلان

* نویسنده مسئول: jansiz@guilan.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه گیلان

مقدمه

روابط با چین یکی از مهم‌ترین تحولات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد که بنابر ملاحظات و ضرورت‌های اقتصادی، سیاسی - امنیتی و فرهنگی در دستور کار قرار گرفته است. جمهوری خلق چین شریک اول تجاری ایران به‌شمار می‌آید. حجم روابط تجاری دو کشور در پایان سال ۲۰۱۷ به ۳۷/۳ میلیارد دلار رسید که این میزان نسبت به مدت مشابه سال قبل بیش از ۲۰ درصد افزایش را نشان می‌دهد. افزون بر این، چین بزرگ‌ترین خریدار نفت خام و بزرگ‌ترین بازار صادرات محصولات غیرنفتی ایران به‌شمار می‌آید. روابط ایران و چین در این سال‌ها به‌سرعت به حوزه‌های موضوعی متعددی گسترش یافته و حتی در مواردی از شکل‌گیری الگوی مشارکت راهبردی فراگیر در روابط دو کشور سخن به‌میان آمده است. در پژوهش حاضر امکان یا امتناع شکل‌گیری همکاری استراتژیک در روابط ایران و چین در چارچوب بنیان‌های فرهنگی و هویتی دو کشور مورد سؤال قرار گرفته است. از این جهت، بررسی واقعیت‌ها و روندهای موجود در روابط ایران و چین و انطباق آن با وضعیت مطلوب که در حوزه سیاست اعلامی بر مبنای شکل‌گیری قالب‌های مبتنی بر مشارکت راهبردی فراگیر ترسیم شده است، نقش مؤثری در روند سیاستگذاری راهبردی دو کشور خواهد داشت. روش تحقیق در این پژوهش، از لحاظ ماهیت بنیادی و از جهت روش، علی به شکل نمونه‌پژوهی است.

برای این منظور، در ابتدا چارچوب نظری مقاله ارائه می‌شود و سپس پیشینه و سیر تحول روابط استراتژیک ایران و چین بررسی می‌شود. در ادامه به واکاوی تأثیر عوامل فرهنگی - هویتی بر گسترش همکاری استراتژیک ایران و چین پرداخته می‌شود. در نهایت، ضمن بررسی موانع پیش‌روی گسترش روابط استراتژیک دو کشور در چارچوب متغیرهای یادشده تلاش می‌شود تا تحلیل مناسبی در خصوص چشم‌انداز مناسبات استراتژیک تهران و بیجینگ ارائه گردد.

پیشینه پژوهش

بررسی منابع و ادبیات موجود در زمینه روابط استراتژیک ایران و چین مؤید آن است که اغلب آثار منتشر شده در این حوزه به جهت اتکای بیش از حد بر منافع واقعی و عینی و به ویژه تأکید بر نقش انرژی و عوامل اقتصادی و برجسته نمودن نقش متغیرهای مداخله‌گر بیرونی چون ایالات متحده، عربستان سعودی و اسرائیل در روابط دو کشور، بر عدم امکان به‌کارگیری الگوی استراتژیک در روابط ایران و چین تعلق یافته‌اند. هارولد و نادر در پژوهشی با عنوان «چین و ایران: روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی» بر این باورند که گرچه ماهیت و دامنه همکاری ایران و چین در شکل‌دهی به یک استراتژی موفق برای ایالات متحده حائز اهمیت است، اما در نهایت ایالات متحده با بهره‌گیری از سازوکارهایی چون مشوق‌های مثبت (از جمله افزایش قابل توجه روابط دوجانبه با چین یا معامله با منافع کلیدی‌اش)، مشوق‌های منفی (مانند تحریم بر علیه شرکت‌های چینی) و ایجاد ائتلاف وسیع تحریم‌های بین‌المللی بر علیه ایران، روابط دوجانبه ایران و چین را محدود می‌سازد (Harold and Nader, 2012). جان و لی نیز در مقاله‌ای مسائل کلیدی روابط اقتصادی، هسته‌ای و استراتژیک چین و ایران را مورد واکاوی قرار داده‌اند. به عقیده آنها، روابط ایران و چین در چارچوب شرایط داخلی دو کشور و محیط استراتژیک بین‌المللی که به‌نوبه خود تحت تأثیر تغییرات اخیر در استراتژی ژئوپلیتیکی آمریکا قرار دارد، تعیین می‌گردد (Jun and Lei, 2010). ودناو در پژوهش دیگری این استدلال را مطرح می‌کند که به‌رغم افزایش همکاری اقتصادی و دیپلماتیک چین با ایران به دنبال اجرای برجام، همراهی ژئوپلیتیکی نزدیک بین دو طرف بعید به نظر می‌رسد. بر این مبنای روابط چین و ایران با عنایت به موانع دائمی هم‌چون تمایل چین به روابط مثبت با سایر دولت‌ها، تعقیب راهبرد متنوع‌سازی انرژی و نیاز به ثبات منطقه‌ای محدود خواهد ماند (Wuthnow, 2016).

دسته‌ای دیگر از آثار نیز کلیت این روابط را به حوزه‌های موضوعی خاصی تقلیل داده‌اند. به‌عنوان مثال، شریعتی‌نیا در مقاله‌ای با عنوان «عوامل تعیین‌کننده روابط ایران و چین» به تبیین متغیرهای شکل‌دهنده به روابط دو کشور پرداخته است. از نظر نویسنده، برخی همپوشانی‌ها در سیاست خارجی دو کشور، مبادلات اقتصادی و نظامی و همکاری

در حوزه انرژی، عوامل توسعه بخش روابط دو کشورند. از دیگر سو انتخاب استراتژیک چین و روابط همکاری جویانه این کشور با قدرت های غربی، عوامل محدودکننده این روابط به شمار می آیند. نویسنده معتقد است عوامل محدودکننده در سال های اخیر نقش مهمتری در شکل دهی به روابط سیاسی دو کشور ایفا کرده اند، به گونه ای که روابط سیاسی طرفین نسبت به گذشته محدود شده و روابط تجاری به عنوان مهم ترین حوزه همکاری های دو کشور مطرح شده است (شریعتی نیا، ۱۳۹۱). سازمند و ارغوانی نیز در پژوهشی به بررسی مهم ترین موانع و چالش های فراروی اتحاد استراتژیک میان چین و جمهوری اسلامی ایران مبادرت کرده اند. به عقید نگارندگان، عواملی چون تنش های ساختاری، لابی رقبای منطقه ای، انتظارات متفاوت و نقش آمریکا مانع از تحقق همکاری های فراگیر میان دو طرف شده است (سازمند و ارغوانی، ۱۳۹۲).

در نهایت، آثار معدودی نیز که بررسی رابطه هویت ها و منافع و تأثیر آن بر مناسبات دو کشور را مورد بحث قرار داده اند، در نهایت به امتناع مناسبات استراتژیک میان دو کشور رسیده اند (ارغوانی، ۱۳۹۴). با عنایت به چنین کاستی هایی، نوشتار حاضر در پی ارائه رهیافتی ترکیبی و جامع نگر در تبیین عوامل فرهنگی و هویتی مؤثر بر تحدید و ارتقای سطح روابط دو کشور به همکاری استراتژیک می باشد. در این راستا، با بهره گیری از مفروضه های نظریه سازه انگاری این فرضیه به آزمون گذاشته می شود که عوامل فرهنگی و هویتی به همان اندازه که زمینه ساز شکل گیری الگوی مشارکت استراتژیک در روابط دو کشور می باشند، به میزان مشابهی نقشی تعیین کننده در تحدید همکاری های استراتژیک دو طرف دارند.

۱. چارچوب نظری: اتحاد و همگرایی به مثابه مشابهت های بینادینی

سازه انگاری از جمله رویکردهای نظری نوینی محسوب می شود که با عنایت به اقبال روزافزون متفکران و پژوهشگران روابط بین الملل، به سرعت تبدیل به یکی از مهم ترین نظریه ها در این حوزه مطالعاتی شده است. این استقبال و پذیرش عمومی در میان محققان روابط بین الملل از دو عامل مهم ناشی شده است: اول اینکه سازه انگاری با توجه

به بنیادهای هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی خاص خود توانسته است بخش‌هایی از حقایق روابط بین‌الملل که پیش از این کمتر مورد توجه بوده را در کانون توجه قرار دهد؛ و دوم، اتخاذ راه میانه^۱ در حوزه روابط بین‌الملل که سازه‌انگاران را از نظر مباحث فرانظری در میانه طیف طبیعت‌گرایان/ اثبات‌گرایان از یک‌سو و پساساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی در میانه دو جریان واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۲۳). وجود چنین اهمیت و جایگاهی، اعتبار تحلیلی سازه‌انگاری را به میزان قابل ملاحظه‌ای بالا برده است.

مباحث هستی‌شناسی کانون اصلی توجه سازه‌انگاران را تشکیل می‌دهند. مهم‌ترین مساهمت سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل در بعد هستی‌شناختی است. نخستین گزاره مهم هستی‌شناسانه سازه‌انگاری این است که ساختارهای فکری و هنجاری نیز به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند. زیرا این نظام‌های بامعنا هستند که تعریف می‌کنند کنشگران چگونه باید محیط مادی خود را تفسیر کنند (Price and Reus-Smith, 1998: 266). از این جهت، سازه‌انگاری قائل به دیدگاه بینابینی است؛ یعنی از یک‌سو به نقش ایده‌ها، ذهنیات، قواعد، هنجارها، فرهنگ و رویه‌ها توجه دارد و از سوی دیگر نقش عوامل مادی و فیزیکی را نیز کاملاً نفی نمی‌کند. بر این اساس، فرهنگ، هویت، هنجارها و ارزش‌های ملی و بین‌المللی سهم ویژه‌ای در شکل‌دهی به سیاست‌ها و رفتار بازیگران در عرصه بین‌المللی دارند.

هویت‌ها به‌منزله دومیین گزاره هستی‌شناختی سازه‌انگاران محسوب می‌شوند که به منافع و کنش‌ها شکل می‌دهند. هویت به‌معنای فهم‌های نسبتاً ثابت از خود و انتظارات دیگران می‌باشد. از این‌رو هویت‌ها را نمی‌توان به شکلی ماهوی یعنی جدا از بستر اجتماعی آن‌ها تعریف کرد. آن‌ها ذاتاً اموری رابطه‌ای هستند و باید به‌عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران یعنی به‌عنوان یک ابژه اجتماعی به خود نسبت می‌دهد. هویت هر دولت، گویای ترجیحات و کنش‌های بعدی آن دولت است. هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاصی را از خود در رابطه با

1via media
2Contribution
3Relational

سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این راه منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیمات سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. اینکه «خود» را دوست یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آنها ایجاد خواهد کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۵). بر این اساس، همکاری و منازعه پدیده‌هایی برساخته و مبتنی بر شناخت مشترک‌اند که در جریان تعاملات دولت‌ها با یکدیگر شکل می‌گیرند.

سازهانگاران بر این باورند که شناخت سیاست خارجی کشورها مستلزم ارائه تفسیرهای هنجارگرایانه و هستی‌شناسانه از جهان مادی است. بازیگران تنها به دنبال اهداف مادی نیستند بلکه در کنار واقعیت‌های مادی، فرایندهای اجتماعی هستند که نقش‌آفرینی می‌کنند؛ بازیگران تحت تأثیر عقاید، ارزش‌ها و هنجارها رفتارهای خود را شکل می‌دهند. به عبارتی، کنشگران در معانی جمعی هویت کسب می‌کنند و این هویت به‌عنوان خصوصیت بازیگران گرایش‌های انگیزشی و رفتاری آنها را به‌وجود می‌آورد. کنش‌های کنشگران را هنجارها یعنی انتظارات بین‌الذهانی مشترک و مبتنی بر ارزش‌ها در ارتباط با رفتارها هدایت می‌کنند. از این منظر، بازیگران بر مبنای هنجارها و قواعد که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه تاریخی، فرهنگی و حضور در نهادهاست، مبادرت به تصمیم‌گیری می‌نمایند. انگیزه اصلی رفتار بازیگران ایده‌های مشترک است که در چارچوب آن هویت و منافع دولت‌ها ساخته می‌شود.

عوامل و فاکتورهای ذهنی از جمله مشابهت‌های ایدئولوژیک و هویتی در زمره متغیرهایی محسوب می‌شوند که سازهانگاران برای تبیین فرایند شکل‌گیری اتحادها مورد توجه قرار می‌دهند. در این دیدگاه، منافع استراتژیک و یا تهدید و چالش‌های مشترک زمانی می‌توانند مبنای شالوده‌ای برای ایجاد روابط استراتژیک باشند که نگرش و فهم مشترکی از این منافع و یا تهدیدها میان تصمیم‌گیران و رهبران دو کشور فرضی وجود داشته باشد. به عبارتی، بدون یک فهم مشترک از منافع راهبردی و یا چالش‌ها و تهدیدهای فراروی آنها، منافع واقعی و عینی نمی‌تواند موجب همکاری استراتژیک شود (غفاری و شریعتی، ۱۳۸۷: ۸۶-۸۴). بنابراین، کنش‌ها و تعاملات دولت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل وابسته به جریان برسازای هویت‌ها و منافع آنها می‌باشد. باید توجه داشت که باور به تأثیر مشابهت‌های ذهنی بر فرایند شکل‌گیری اتحادها مختص سازه-

انگاران نیست؛ واقع‌گرایانی مانند استفن والت نیز ایده یادشده را پذیرفته‌اند. نامبرده معتقد است اتحاد دولت‌هایی که به‌مانند یکدیگر می‌اندیشند از سویی به‌واسطه حمایت از اصول مشترک تسهیل می‌شود و از سوی دیگر نیز این دولت‌ها به‌علت مشابهت‌های فکری، همواره ترس کمتری را از یکدیگر احساس خواهند کرد (Walt, 1987: 34).

در چارچوب یادشده، مناسبت و کارآمدی رهیافت سازه‌انگاری به‌منظور تحلیل الگوی روابط استراتژیک ایران و چین برجسته می‌گردد. تحت این شرایط، تحقق چارچوب‌های مبتنی بر روابط استراتژیک از جمله مشارکت فراگیر مستلزم فهم ذهنی رهبران از منافع استراتژیک و یا تهدیدات و چالش‌های مشترک است. لازم به ذکر است که شکل‌گیری «مشارکت راهبردی فراگیر» به‌عنوان شیوه نوینی از تعاملات میان دولت‌ها در حوزه روابط بین‌الملل، پدیده‌ای جدید محسوب می‌شود. در حالی که اتحادها، موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد، مشارکت، همکاری و روابط ویژه، انواع قدیمی‌تر روابط میان بازیگران سیاسی بین‌المللی به‌شمار می‌روند، مشارکت راهبردی به‌مثابه زبان نوینی که تعاملات بین‌المللی را تعریف می‌کند، از دهه ۱۹۹۰ مطرح گردید (Blanco, 2011). مهم‌ترین کارکرد الگوی مشارکت راهبردی، هموارسازی مسیر افزایش قدرت کشورها است. از این جهت، الگوی رفتاری مزبور در مقابل برداشت رئالیست‌ها قرار می‌گیرد که بر نقش عوامل قدرت (موازنه قوا) و تهدیدات (موازنه تهدید) به‌عنوان متغیرهای اصلی تعیین‌کننده اتحادها تأکید دارند. به‌علاوه، شرکای راهبردی هیچ‌گونه تغییری در حاکمیت ملی یکدیگر ایجاد نمی‌کنند و در واقع، ضمن پیگیری افزایش قدرت، استقلال عمل طرف مقابل را نیز حفظ می‌نمایند.

۲. روابط استراتژیک ایران و چین در فضای نقاط عطف تاریخی

روابط ایران و چین به قرن‌ها پیش باز می‌گردد. باوجود این پیشینه کهن، از برقراری روابط رسمی میان دو کشور تنها چهار دهه می‌گذرد. از زمان برقراری روابط دیپلماتیک در سال ۱۹۷۱، مناسبات تهران و بیجینگ در ابعاد اقتصادی، انرژی، سیاسی و استراتژیک به‌طور قابل ملاحظه‌ای عمیق‌تر شده است (Dorraj, 2016: 206)؛ هرچند که این روابط

همواره تحت تأثیر نوسانات ناشی از منطق‌های سیاسی داخلی و شرایط محیط بین‌المللی قرار داشته است.

روابط ایران و چین در دوره پهلوی تا حدود زیادی تحت تأثیر ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل و جایگاه دو کشور در درون سیستم یادشده قرار داشت. به‌عنوان یک خط-مشی، روابط خارجی حکومت پهلوی با چین بنابر الزامات و محدودیت‌های تعیین‌شده از جانب آمریکا اتخاذ می‌گردید. در مدت ۲۲ سال حد فاصل سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۱، ایران جمهوری خلق چین را به رسمیت نشناخت و با مقامات تایوان «روابط سیاسی» را حفظ کرد و با آن سفیر مبادله کرد (مینگ، ۱۳۸۹: ۴۲). رخداد انقلاب اسلامی را می‌توان به‌مثابه نقطه عطفی در روابط دوجانبه ایران و چین مورد توجه قرار داد. اگر در دوره پهلوی دو الگوی رفتاری مشخص همکاری و تعارض صرف در دوره‌هایی خاص بر مناسبات دو طرف حاکم بود، از زمان انقلاب اسلامی با عنایت به تغییر اصول، اهداف و رویکرد سیاست خارجی ایران، روند تغییرات الگویی دو کشور در تمامی ابعاد آن (همکاری، رقابت و تعارض) ماهیتی عملیاتی یافت. اما مهم‌ترین عاملی که به تعدیل رفتار ایران و تمایل هر دو کشور به توسعه روابط منجر شد، آغاز جنگ ایران و عراق از سال ۱۹۸۰ بود (ارغوانی، ۱۳۹۴: ۷۰).

همکاری استراتژیک ایران و چین در دهه ۱۹۸۰ به‌واسطه اتخاذ عمل‌گرایی در سیاست خارجی دو کشور و هم‌چنین تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی جهشی قابل‌توجه را تجربه نمود. بیجینگ به‌رغم اعلان سیاست بی‌طرفی در قبال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، با ارسال تجهیزات نظامی و کمک‌های فنی از جمله موشک‌های کرم ابریشم، دیپلماسی نظامی نسبتاً "فعال" را در پیش گرفت. در طول جنگ، چین بزرگ‌ترین تأمین‌کننده تسلیحات ایران بعد از اتحاد شوروی و کره شمالی بود. سوریه، پاکستان، ترکیه، هنگ‌کنگ و کره شمالی واسطه‌های عمده برای فروش مهمات چینی به ایران بودند (Van Kemenade, 2009: 43). همکاری نظامی چین با عراق نیز در سطح قابل‌توجهی قرار داشت. در این مقطع زمانی، چین در عین گسترش تجارت تسلیحات با هر دو کشور درگیر در جنگ، سیاست حفظ موازنه قوا میان آن‌ها را دنبال می‌کرد. سفر هاشمی

1Silkworm missiles

رفسنجانی، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی در جولای ۱۹۸۵ و نیز سفر رئیس-جمهور وقت آیت‌الله خامنه‌ای به چین در سال ۱۹۸۹، فصل جدیدی از روابط دو کشور رقم زده شد. در جریان این دیدارها، موافقتنامه‌هایی از جمله میان سازمان‌های انرژی اتمی دو کشور به امضا رسید. نکته بسیار مهمی که هاشمی رفسنجانی در یادداشت‌های خود از سفر به چین به آن اشاره کرده این است که به چینی‌ها پیشنهاد همکاری استراتژیک داده است. وی می‌نویسد «به اتکای دستور امام، پیشنهاد همکاری استراتژیک به چینی‌ها دادم و آن‌ها استقبال کردند» (هاشمی، ۱۳۶۴: ۱۷۸ به نقل از: شریعتی‌نیا، ۱۳۹۱: ۱۸۳). با وجود این، تقدم امنیت نظامی در میان اهداف ملی ایران در این برهه زمانی سبب گردید تا روابط دوجانبه تا پایان جنگ عمدتاً بر محور تعاملات و همکاری‌های نظامی باشد.

با پایان جنگ و ضرورت بازسازی و تقویت بنیه اقتصادی ایران بسترهای لازم به-منظور تسری قلمرو موضوعی مناسبات به حوزه‌های اقتصادی، تجاری و هسته‌ای فراهم گردید. بر این اساس، چین ضمن مشارکت گسترده در بازسازی اقتصادی ایران، به مهم‌ترین تأمین‌کننده تسلیحاتی ایران تبدیل شد؛ به گونه‌ای که در دهه ۱۹۹۰ نیمی از تسلیحات خارجی ایران از چین وارد می‌شد (بلوچی، ۱۳۸۹: ۱۲۳). با این حال، موانعی چون تغییر سیاست‌ها و اولویت‌های داخلی چین در نتیجه روی کار آمدن نسل‌های سوم و چهارم رهبران جدید (با تأکید بر نگاه به درون) و به تبع آن، تغییر در جهت‌گیری بین-المللی این کشور، اصلاحات اقتصادی بازارمحور چین و تمایل این کشور به ادغام در نظام اقتصادی جهانی، نیاز به سرمایه‌گذاری و بازار کشورهای بزرگ از جمله آمریکا، سیاست ایجاد توازن چین میان ایران و سایر کشورهای خلیج فارس به واسطه نیاز به بازارهای مصرفی و واردات انرژی، و همچنین ظهور نشانه‌های بهبود روابط ایران با غرب، چشم‌انداز شکل‌گیری همکاری استراتژیک میان دو کشور را با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌کرد (Hunter, 2010: 118-120).

سقوط اتحاد شوروی به‌منزله روندی محسوب می‌شود که ماهیت همکاری استراتژیک ایران و چین را تحت‌تأثیر قرار داد. گرچه تحول یادشده تردیدهایی را در خصوص منطق امنیتی لازم برای نزدیکی روابط دو کشور به وجود آورد، اما پیامدهای

ساختاری ناشی از فروپاشی شوروی به‌ویژه ارتقای چشمگیر موقعیت ایالات متحده در نظام بین‌الملل پس‌اجنگ سرد، زمینه‌های لازم را برای تقویت رویکرد نگاه به شرق در سیاست خارجی ایران فراهم نمود. چین نیز به‌واسطه نزدیکی ایدئولوژیک به شوروی سابق، در معرض فشارهای اقتصادی و تجاری جهان غرب قرار داشت. در پاسخ به الزامات ناشی از انطباق با نظم بین‌المللی نوین و تغییر الگوهای رفتاری دولت‌ها، الگوی «مشارکت راهبردی» به‌عنوان یکی از اولویت‌های سیاست خارجی چین مطرح شد. در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و آغاز هزاره جدید نیز این سیر صعودی در روابط دو کشور ادامه یافت. انجام بیش از ۱۵ سفر در سطح مقامات عالی‌رتبه دو کشور حد فاصل سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۶ شواهدی بر این مدعا می‌باشد. با این وجود، روند تحولات بعدی افزایش چشمگیر نقش ایالات متحده آمریکا را در روابط دو کشور به‌نمایش گذاشت.

در آغاز هزاره جدید، به‌رغم هم‌پوشانی برداشت‌ها و منافع دو کشور در مواردی چون ضدیت با سلطه‌جویی آمریکا در عرصه بین‌المللی و تک‌قطبی شدن نظام بین‌الملل که جلوه بارز آن در مخالفت دو طرف با حمله آمریکا به عراق در دوران بوش نمایان شد، در عمل چین از برقراری روابط استراتژیک با ایران امتناع ورزید. در واقع، بیجینگ ترجیح می‌داد که قدرت‌سازی و قدرت‌افزایی را از طریق راهبردها و سازوکارهای مبتنی بر ظهور مسالمت‌آمیز دنبال نماید. به‌دنبال روی کار آمدن گفتمان اصول‌گرایی، تغییراتی در راهبرد سیاست خارجی ایران به‌وجود آمد. بر این مبنای سیاست نگاه به شرق به‌عنوان یکی از اولویت‌های اصلی در دستور کار دستگاه دیپلماسی کشور قرار گرفت. از این‌رو، در دوران یادشده نشانه‌هایی از همراهی و هم‌سوئی در مناسبات دو کشور شکل گرفت. به‌رغم همراهی قابل توجه چین با سیاست تحریم دولت اوپاما بر ضد برنامه هسته‌ای ایران، این برداشت در میان برخی از رهبران چین وجود داشت که ایران مجهز به سلاح هسته‌ای یا قادر به دستیابی به آن می‌تواند مانع ارزشمندی در برابر نفوذ آمریکا در خلیج فارس باشد و جهان را به‌سوی مدیریتی چندقطبی رهنمون سازد (گارور، ۱۳۹۰: ۱۳۵).

مقطع زمانی بعد از برجام را می‌توان سرآغاز دوران جدیدی در روابط استراتژیک چین و ایران دانست. بازدید شی جین پینگ، رئیس‌جمهور چین از ایران در نخستین روزهای اجرای برجام و امضای اعلامیه مشارکت راهبردی فراگیر در سال ۱۳۹۴ از سوی رؤسای جمهور دو کشور به‌عنوان نقطه عطفی در روابط دو کشور محسوب می‌شود. به‌موجب اعلامیه یادشده، روابط دو کشور از قالب‌های تحلیلی تاکتیک‌محور و ابزاری، معطوف به موضوع و وابسته به شرایط زمانی، خارج و به مناسبات استراتژیک در تمامی ابعاد و زمینه‌ها ارتقا یافت. توافق یادشده دو کشور را وارد فرایند مشارکت راهبردی فراگیر به‌مثابه عالی‌ترین شکل اتحاد و همگرایی در روابط دوجانبه کرده است. نکته محوری در تحلیل کلیت روابط تهران و بیجینگ، تأثیر عوامل فرهنگی - هویتی بر تحدید و تقویت بنیان‌های همکاری استراتژیک دو کشور است. در مبحث بعدی تلاش می‌شود تا با بهره‌گیری از گزاره‌های نظری رهیافت سازه‌نگاری به واکاوی چنین نشانه‌هایی مبادرت نماییم.

۳. تأثیر عوامل فرهنگی - هویتی بر گسترش همکاری استراتژیک ایران و چین

چین و ایران از جمله کشورهایی هستند که هنگام بحث راجع به تأثیر عوامل فرهنگی بر سیاست خارجی، اغلب مورد اشاره قرار می‌گیرند. گارور معتقد است ایران و چین ادراکات و قدرت‌افکنی خود را از طریق تعاملات فرهنگی صورت‌بندی کرده‌اند و بر این همین مبنا، راه را برای همکاری و دوستی هموار نموده‌اند (Garver, 2007: 115). بر این اساس، می‌توان نشانه‌هایی از تأثیرگذاری عوامل فرهنگی - هویتی بر الگوی همکاری استراتژیک ایران و چین را مورد شناسایی قرار داد. چنانچه اشاره شد، تحقق چارچوب یادشده از منظر گزاره‌های نظری سازه‌نگاری مستلزم فهم ذهنی رهبران از منافع استراتژیک و تهدیدات و چالش‌های مشترک کشورها می‌باشد. در ادامه، با تمرکز بر محورهای یادشده به امکان‌سنجی شکل‌گیری همکاری استراتژیک ایران و چین پرداخته می‌شود.

۱-۳. مشابهت‌های هویتی ایران و چین

چنانچه اشاره شد، روابط ایران و چین به قرن‌ها پیش باز می‌گردد. برخوردهای متعدد پارت‌ها و ساسانیان با چینی‌ها و تعاملات دو سرزمین از طریق جاده ابریشم نشان‌گر پیشینه عمیق روابط دو کشور است. چنین پیوندهایی نقش چشمگیری در شکل‌گیری بنیان‌های بینادهنی لازم برای پی‌ریزی مناسبات استراتژیک میان ایران و چین داشته است (Jun and Lei, 2010: 41). «تمدن» در زمره مفاهیم کارگشا به‌منظور تحلیل مؤلفه‌های حاکم بر مناسبات ایران و چین تلقی می‌گردد. تمدن به شیوه برداشت از جهان، خود او دیگران ادالت دارد. واضح است که از منظر گروه‌بندی‌های فوق‌ملی ممکن است گونه‌های متعددی از ارزش‌ها و سبک زندگی از یکدیگر تمییز داده شود. از این جهت، فرهنگ و تمدن تأثیرات عمیقی بر نگرش رهبران ایران و چین در خصوص روابط دوجانبه‌شان داشته است (Garver, 2007: 6).

هویت در حال احیای جامعه و سیاست چین به‌خوبی مفاهیمی هم‌چون ناسیونالیسم چینی، فرهنگ کنفوسیوسی، نوعی گرایش غیرهجومی به تغایر از اقوام بیگانه و به‌ویژه غربی‌ها، مصلحت‌گرایی و ماده‌گرایی غیرفلسفی (گرایش‌های شدید این جهانی هم‌چون رفاه، دارایی و غیره) را در بر می‌گیرد. تقریباً برحسب اجماع در چین، سیاست خارجی تداوم فرهنگ و تمدن این کشور است؛ کشوری که به گفته لوسین پای نه ملت-کشور، که یک کشور-تمدن است (طاهایی و اتابکی، ۱۳۷۴: ۷۹). جمهوری اسلامی ایران نیز از لحاظ تمدنی متعلق به حوزه شرق می‌باشد و طی قرون متمادی تعاملات فرهنگی فراوانی با دیگر تمدن‌های شرقی داشته است. وجود جاده ابریشم امکان عبور و مرور آزادانه فرهنگ‌ها، آداب و سنن، افکار و کالاها را فراهم می‌ساخته، لذا ملت‌های منطقه در زمینه‌های گوناگون از هم تأثیر پذیرفته‌اند. وجود همین اشتراکات فرهنگی، علقه‌های تاریخی و دغدغه‌ها، تهدیدات و منافع مشترک موجب شباهت و نزدیکی ملت‌های منطقه با یکدیگر گردیده و این امر بستر فرهنگی مناسبی را برای مناسبات استراتژیک میان کشورهای واقع در این حوزه تمدنی به‌وجود آورده است. از این جهت، عنصر

1Self
2Others

اصالت شرقی به‌عنوان یک عامل هویت‌آفرین، از احساس تعلق ایرانیان به تمدن بزرگ و کهن مشرق‌زمین ریشه می‌گیرد (آدمی، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

دو کشور در زمره مهم‌ترین امپراطوری‌های شرق بوده‌اند و سنت دولت‌مداری در آن‌ها از ریشه‌هایی دیرینه برخوردار است (Jun and Lei, 2010: 41). ارزش‌های اصلی یک فرهنگ، نهادها، نظام‌ها، سیاست‌ها و راهبردهای یک ملت را می‌سازند. از این جهت، فرهنگ چین و فرهنگ اسلامی ارزش‌های تمدنی و انسانی و ایده‌های اخلاقی مشترک و مشابهی دارند. فرهنگ چین که ریشه در اندیشه کنفوسیوس دارد، از روحیه متمدنی از قبیل «احترام به آسمان و نیاکان»، «هماهنگی بین آسمان و انسان» و «عقیده به میانه‌روی» برخوردار بوده و به ارزش‌های اخلاقی مانند «وفاداری و فداکاری»، «آداب و رسوم» و «مهربانی و نیکوکاری» معتقد و آنان را ستایش و تبلیغ می‌کند. فرهنگ اسلامی هم که ریشه در اعتقاد به یگانگی خدا دارد، از روحیه متمدنی و انسانی نظیر «اعتقاد به خدا و احترام به رسول خدا» و «طرفداری از صلح و عدالت» برخوردار است و ارزش‌های اخلاقی مثل «خداپرستی و انسان‌دوستی»، «تشویق به انجام کارهای نیک و جلوگیری از انجام کارهای بد»، «نیکوکاری و بخشندگی» را تبلیغ می‌کند. این دو فرهنگ در زمینه‌های یادشده نقاط مشترک فراوانی دارند (زون، ۱۳۸۸: ۲۲۶). از این جهت، هنری کسینجر معتقد است که تشابهاتی میان رویکرد امپراطوری‌های ایران و چین در گسترش یک نظم جهانی در یک سرزمین با تنوع قومی و زبانی و با توجه به رگه‌هایی از حکومت الهی (احتمالاً به آموزه‌های زرتشتی و قداست داریوش و غیره به‌واسطه رابطه با روحانیون و غیره اشاره دارد) وجود داشته است (کسینجر، ۱۳۹۶: ۷۵).

۲-۳. بنیان‌های بینادذهنی مقوم روابط استراتژیک ایران و چین

در کنار نقش و جایگاه هویت در شکل‌گیری الگوی مشارکت استراتژیک فراگیر، می‌توان به بنیان‌های ذهنی مشابهی اشاره کرد که بسترهای لازم را به‌منظور تسهیل و تسریع روند یادشده فراهم می‌کنند. هنجارها و ارزش‌های بین‌الذهانی موجود در جوامع انسانی و جامعه بین‌المللی، نقش محوری در فرایند سیاست خارجی، خلق هویت و منافع ملی کشورها و در نهایت، شکل‌دهی به مناسبات راهبردی آن‌ها دارند. یکی از عوامل مهم

شکل‌دهنده به هویت بین‌المللی چین، هنجارهایی است که از زمان تأسیس جمهوری خلق چین بر سیاست خارجی این کشور حاکم بوده است. چنین عواملی در منطق تدافعی الگوی مشارکت استراتژیک فراگیر چین نیز تجلی یافته است و مشتمل بر مواردی هم‌چون حاکمیت کشور، امنیت ملی، تمامیت سرزمینی و وحدت ملی، عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها، همزیستی مسالمت‌آمیز، عدم تجاوز و احترام متقابل می‌باشد (Zhongping and Jing, 2014: 12-14). پذیرش هم‌زمان این هنجارها از جانب ایران و چین به‌منزله متغیری مؤثر در روند شکل‌گیری مشابهت‌های ذهنی در میان رهبران دو کشور تلقی می‌شود. بر این اساس، آنچه روابط ایران و چین را در وضعیتی پایدار حفظ نموده روابطی بر مبنای احترام به حاکمیت ملی، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، استقلال در سیاست خارجی، شراکت مبتنی بر منافع متقابل و همکاری بر اساس مدل «نیاز - فرصت مشترک» است (تاراجی، ۱۳۵۰: ۱۶۴).

وجود راهبردهایی چون سیاست نه‌شرقی نه‌غربی، سیاست نگاه به شرق، دکترین تعامل سازنده و جهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و راهبردهایی نظیر دیپلماسی مشارکت استراتژیک فراگیر، دیپلماسی فرامنطقه‌ای^۱ با تمرکز بر کشورهای جهان سوم، دیپلماسی نفتی و استراتژی نگاه به مرزهای غربی^۲، دیپلماسی جاده ابریشم نوین^۳، راهبرد بیرون رفتن^۴ در سیاست خارجی جمهوری خلق چین امکان شکل‌گیری روابط استراتژیک میان طرفین را بر پایه بنیان‌های ذهنی مشابه تقویت نموده است (ارغوانی، ۱۳۹۴: ۷۲-۸۷). به‌عنوان مثال، به‌رغم وجود واکنش‌های بین‌المللی بسیار متفاوت در خصوص ابتکار یک کمربند-یک جاده^۵، ایران طرح مزبور را فرصتی استراتژیک برای منطقه خود، محیط پیرامونی این کشور و در سطح کلان برای ایجاد توازن در روندهای اقتصاد سیاسی بین‌الملل تلقی می‌کند. ایران به‌طور تاریخی کشوری مهم در مسیر این جاده بوده و احیای این موقعیت در قالب کمربند اقتصادی جاده

1 Cross-Regional Diplomacy

2 Oil Diplomacy and Westbound Strategies

3 New Silk Road Diplomacy

4 Going out Strategy

5 One Belt and One Road Initiative (OBOR)

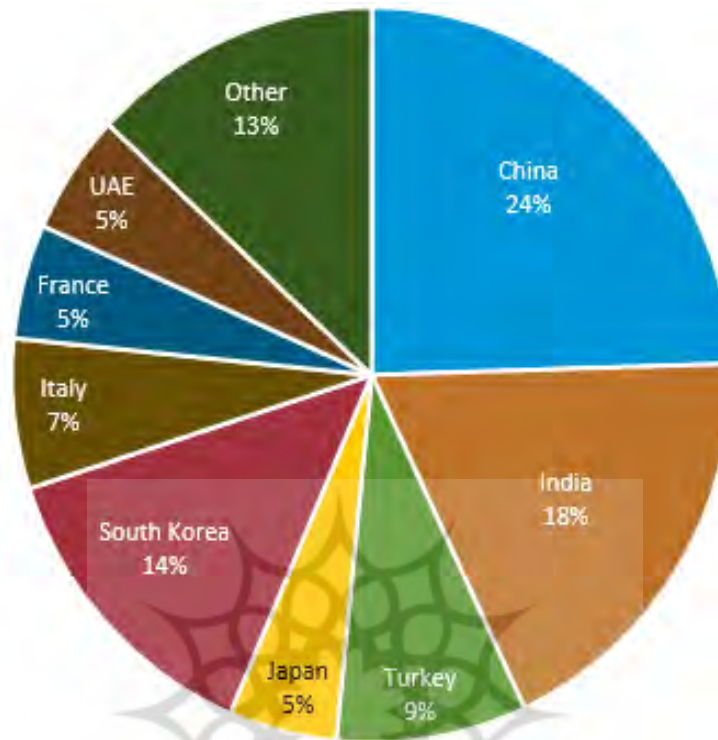
ابریشم می‌تواند به اعاده موقعیت ژئواکونومیک این کشور کمک نماید (شریعتی‌نیا و عزیز، ۱۳۹۶: ۱۲).

در چشم‌انداز استراتژیک، چین به تنهایی ۲۰ درصد انرژی دنیا را مصرف می‌کند و در حوزه نفت مصرف روزانه این کشور بین ۱۰ تا ۱۱ میلیون بشکه برآورد شده است. از این میزان، روزانه حدود ۴ تا ۵ میلیون بشکه در داخل تولید می‌شود و حدود ۶ میلیون بشکه نیز از خارج وارد می‌شود. از این جهت، پکن در حوزه انرژی به شدت به افزایش همکاری با کشورهای صادرکننده نفت وابسته است. در این منطقه، آبراه استراتژیک تنگه هرمز قرار دارد که نقطه اتصال خلیج فارس و دریای عمان و تنها راه اتصال به آب‌های آزاد برای خلیج فارس محسوب می‌شود (Weitz, 2018). تنگه مزبور گذرگاه ۲۰ درصد مجموع نفت جهان است. روزانه بیش از ۱۷ میلیون بشکه نفت از تنگه هرمز عبور می‌کند که این میزان معادل ۳۰ درصد از حمل‌ونقل دریایی نفت جهان است. بر اساس آمار آژانس بین‌المللی انرژی، حدود ۸۰ درصد از این نفت خام از طریق تنگه هرمز به بازارهای آسیایی در چین، ژاپن، هند، کره جنوبی و سنگاپور انتقال می‌یابد (EIA, 2017: 4). در این میان، تسلط ایران بر حدود ۱۲ مایل تنگه هرمز منجر به ارتقای جایگاه تهران در راهبرد امنیت انرژی چین شده است. چنانچه شکل شماره ۱ نشان می‌دهد، چین مقصد حدود ۲۴ درصد از نفت خام و میعانات گازی صادراتی ایران در سال ۲۰۱۷ بوده است.

۱۰۷



سیاست جهانی



شکل شماره ۱. مقصد صادرات نفت خام و میعانات گازی ایران (EIA, 2018: 10)

منافع استراتژیک و یا تهدیدها و چالش‌های مشترک نیز سهم ویژه‌ای در پی‌ریزی بنیان‌های مناسبات استراتژیک میان کشورها دارند. به عبارتی، اولین شرط لازم و ضروری برای ایجاد روابط استراتژیک میان دو یا چند کشور وجود منافع استراتژیک مشترک و یا تهدیدها و چالش‌های مشترک برای آن منافع می‌باشد. متغیر یادشده زمانی می‌تواند مبنا و شالوده‌ای برای ایجاد روابط استراتژیک باشد که نگرش و فهم مشترکی از این منافع و یا تهدیدها میان تصمیم‌گیران و رهبران کشورها وجود داشته باشد (غفاری و شریعتی، ۱۳۸۷: ۸۶). واضح است که بدون وجود چنین فهمی و با اتکای صرف به منافع عینی نمی‌توان امکانی را برای ایجاد روابط استراتژیک پایدار متصور دانست. برداشت‌های ایران و چین از روابط دوجانبه علاوه بر یک حس مشترک در ارتباط با عظمت فرهنگی، احساسی متقابل در خصوص قربانی شدن از جانب قدرت‌های غربی را در برمی‌گیرد.

ایران و چین در زمره دولت‌های تجدیدنظرطلب در نظام بین‌الملل کنونی به‌شمار می‌روند و همین موضوع سبب پیوستگی دو کشور در بسیاری از حوزه‌های موضوعی گردیده است. رهبران دو کشور، روایت‌های تاریخی که نظام بین‌الملل را ناعادلانه و تحت سلطه قدرت‌های غربی می‌داند، پذیرفته‌اند. افزون بر این، دو کشور هیچ‌گاه با یکدیگر وارد جنگ نشده‌اند و چین هیچ‌گونه جاه‌طلبی امپریالیستی در ایران نداشته است. بر همین مبنا، برخی معتقدند برداشت و رویکرد چین نسبت به ایران در ادراک این کشور از ایالات متحده به‌عنوان یک رقیب ژئوپلیتیکی و نظامی ریشه دارد (Harold and Nader, 2012: 2). بر این اساس، برداشت مثبت از چین در جامعه ایران متفاوت از برداشت ایرانیان از سایر قدرت‌ها است و تئوری تهدید چین در این کشور چندان رایج نیست.

در تفکر استراتژیک چین، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک قدرت در حال خیزش و باثبات تلقی می‌شود که به‌واسطه بهره‌مندی از موقعیت ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک، می‌تواند سهم ویژه‌ای را در پیاده‌سازی راهبردهای سیاست خارجی چین ایفا نماید. از این‌رو، چین مناسبات نظامی و دفاعی چشمگیری را با ایران دنبال کرده است. از دیدگاه رهبران چین، کمک به توسعه قابلیت‌های نظامی ایران به‌واسطه مقابله با سلطه آمریکا در خاورمیانه، واجد اهمیت راهبردی خواهد بود. به‌عبارت بهتر، یک ایران مجهز به سخت‌افزارهای نظامی نسبتاً پیشرفته سهم ویژه‌ای در تحقق رسالت چین به‌منظور ممانعت از تسلط ایالات متحده بر منطقه خاورمیانه و هم‌چنین منحرف ساختن تمرکز آمریکا از منطقه پاسیفیک خواهد داشت (Harold and Nader, 2012: 18). از منظر دولتمردان ایرانی نیز چین به‌عنوان یک قدرت نوظهور به‌شمار می‌آید که به‌واسطه دیدگاهش نسبت به نظام جهانی کنونی می‌تواند به‌عنوان یک شریک بالقوه در نظر گرفته شود. نقش آفرینی چین به‌عنوان بزرگترین خریدار نفتی ایران و یکی از اهرم‌های دور زدن تحریم‌ها به این کشور منزلت ممتازی در دکترین راهبردی ایران داده است. در همین ارتباط، آیت‌الله خامنه‌ای در ملاقات با شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، عنوان داشتند «جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه همکاری چین در دوران تحریم‌ها را فراموش نمی‌کند» (ایرنا، ۱۳۹۴).

دیدگاه‌های مشابه دو کشور در رابطه با افراط‌گرایی مذهبی و تروریسم می‌تواند چنین روندی را تسهیل نماید. ایران و چین منافع نسبتاً مشترکی در آسیای مرکزی دارند. مهم‌ترین سازمان منطقه‌ای در آسیای مرکزی، سازمان همکاری شانگهای که اهدافی مانند امنیت منطقه‌ای، قاچاق مواد مخدر و مقابله با تروریسم را دنبال می‌کند، با منافع ایران سازگار است. نشانه‌هایی از فهم مشترک ایران و چین در حوزه منطقه‌ای خاورمیانه نیز قابل رؤیت می‌باشد. خاورمیانه از منظر رهبران چین، منطقه‌ای دارای اهمیت ژئواستراتژیک برای موازنه سیاسی جهانی است. ایفای نقش مؤثر چین در صحنه جهانی و معادلات مربوط به توازن سیاسی جهانی ایجاب می‌کند که این کشور به تقویت حضور خود در مناطق کلیدی مبادرت نماید. از این‌رو، پکن به دنبال آن است تا روابط خود را با قدرت‌های منطقه‌ای که جلوه‌گر فرصتی برای ورود به موازنه سیاسی منطقه‌ای هستند، تقویت نماید. ایران، یکی از اهداف اصلی چنین راهبردی می‌باشد. ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای جدید محسوب می‌شود که نقشی هدایت‌گر در موازنه دیپلماتیک خاورمیانه ایفا می‌کند. بنابراین، تهران در کنار تأمین نیازهای فزاینده چین به مواد اولیه و منابع طبیعی، از جهت نفوذ ژئوپلیتیکی نیز می‌تواند در جایگاه شریکی استراتژیک برای پکن ایفای نقش نماید (Jun and Lei, 2010: 52). تلاش‌های محور مقاومت برای مقابله با گروه‌های ضدسیستمی در سوریه و عراق به‌منزله فرایندی محسوب می‌شود که با منافع و اهداف استراتژیک چین مبنی بر ممانعت از تداوم و گسترش قدرت‌یابی چنین گروه‌هایی همسویی قابل توجهی را برقرار کرده است. تأکید ایران و چین بر حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران‌های سوریه و یمن، ضرورت حفظ استقلال، حاکمیت و انسجام سرزمینی این کشورها و جلوگیری از مداخله نظامی، مؤید منافع راهبردی مشترک دو کشور در پهنه منطقه‌ای است. از همین‌روست که در صف‌بندی‌های بین‌المللی شکل-گرفته در قبال خیزش‌های اخیر خاورمیانه، ایران، چین و روسیه با ایجاد یک ائتلاف تاکتیکی در مقابل اتحاد برآمده از کشورهای غربی و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن‌ها قرار گرفته‌اند.

۴. نقش عوامل فرهنگی - هویتی در تحدید همکاری استراتژیک ایران و چین

عوامل فرهنگی و هویتی هم‌چنان که متغیرهایی بستر ساز و تسهیل‌گر در روند شکل‌گیری روابط استراتژیک ایران و چین محسوب می‌شوند، در زمینه تحدید همکاری استراتژیک دو طرف نیز از ظرفیت قابل‌توجهی برخوردارند. فعالیت و لابی گسترده رقبای منطقه‌ای ایران، هم‌چون عربستان و اسرائیل، رویکردها و انتظارات متفاوت دو کشور ایران و چین، نقش ایالات متحده آمریکا در روابط ایران و چین، آینده نظام بین‌الملل و تنش‌های ساختاری موجود در آن می‌توانند به‌عنوان موانعی در برابر تحقق روابط استراتژیک ایران و چین عمل نمایند. در این میان می‌توان با کاربست برخی از گزاره‌های رهیافت سازه‌انگاری نسبت به شناسایی متغیرهای یادشده مبادرت کرد:

۴-۱. مشکل فقدان درک و شناخت صحیح و جامع دو طرف

سازه‌های بین‌ذهنی هم‌چنان که به‌عنوان یکی از عوامل هویتی - ارزشی مقوم روابط استراتژیک تهران و بیجینگ مطرح هستند، سهم ویژه‌ای نیز در ایجاد واگرایی در روابط دو کشور و تحدید امکان استقرار چارچوب‌های مبتنی بر همکاری استراتژیک دارند. مورد اخیر به‌وضوح در ارتباط با برداشت‌ها و ادراکات نادرست تهران و بیجینگ از خود، دیگری و روابط دوجانبه‌شان قابل رؤیت است. از یک‌سو می‌توان به نبود نوعی اجماع نظر میان مقامات ایرانی در مورد ماهیت، اصول و مطلوبیت سیاست نگاه به شرق اشاره کرد. در مورد ماهیت این استراتژی دو رویکرد نسبتاً متناقض وجود داشته است؛ طرفداران سیاست نگاه به شرق معتقدند که گرایش ایران به شرق و اتحاد با کشورهای قدرتمند آسیایی می‌تواند منافع ملی ایران را تأمین کند. بر این اساس، حتی برخی از مقام‌های ایرانی معتقدند که چین و روسیه به جهت نفوذ استراتژیک‌شان می‌توانند نقش مهمی در تعامل سازنده با ایران بازی کنند؛ به‌ویژه اینکه این دو کشور گرایش به ایجاد موازنه در نظام بین‌الملل دارند. تهران براساس مواضع و سخنان مقامات کشور در دیدارهای رسمی و غیررسمی، توقع دارد که در اوضاع پیچیده و بی‌ثبات کنونی، چین مناسبات دوجانبه را تا حداکثر ممکن توسعه دهد و در مقابل سیاست‌های غرب، به-

عنوان فیلتر تعدیل‌کننده ایفای نقش کند. از سوی دیگر، برخی معتقدند که باید انتظارات از این سیاست را به دو دسته انتظارات استراتژیک و غیراستراتژیک تفکیک نمود، زیرا که قدرت‌های آسیایی با اروپا و آمریکا دارای تعامل فعال می‌باشند. از این جهت، ایران براساس دیدگاهی که دارد، نمی‌تواند انتظار داشته باشد که به پیوندهای استراتژیک با کشورهای قدرتمند آسیایی مانند چین نایل گردد. هر چند که ایران از ظرفیت بالایی برای تعامل با کشورهای آسیایی در حوزه‌های غیراستراتژیک و به‌ویژه اقتصادی برخوردار است (ثقفی‌عامری، ۱۳۸۵: ۲۱-۱۷).

در برخی از موارد نیز مطلوبیت و کارآمدی استراتژی نگاه به شرق به‌واسطه نگاه ابهام‌گونه و موسع به چین در ادراک مقامات ایران در معرض چالش جدی قرار می‌گیرد. اتکای صرف به شرق برای برطرف نمودن دغدغه‌های امنیتی، سیاسی و اقتصادی ایران، انتظار زیادی است؛ چرا که در مقطع کنونی، شرق به‌لحاظ معنایی فاقد انسجام ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی و اقتصادی لازم است. شرق ایدئولوژیک، دیگر تقریباً وجود ندارد و چین هم به‌عنوان یک کشور کمونیست، ادعای ایدئولوژیک شوروی سابق را ندارد. شرق سیاسی هم به‌طور کامل شکل نگرفته و بنیان‌های قدرتی ندارد که بتوان به آن تکیه کرد. شرق در معنای جغرافیایی آن هم که شامل کشورهایی هم‌چون افغانستان، پاکستان، تاجیکستان و سربلانکا می‌شود، چون انسجام ندارد اثرگذار نیست. شرق اقتصادی در قالب سازمان همکاری شانگهای هم اقتدار لازم را ندارد و نمی‌توان برای حل مسائل استراتژیک روی آن حساب کرد (هادیان، ۱۳۹۷). در مجموع، فقدان درک و شناخت صحیح و کافی تهران از واقعیت‌ها و وضعیت چین امروز در ابعاد مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، مانع از تدوین سیاستی اصولی و منطبق با ظرفیت‌ها و توانایی‌های پکن گردیده است. البته در روی دیگر سکه، بیجینگ نیز درک صحیح و جامعی از توانایی‌ها، قابلیت‌ها و واقعیت‌های ایران امروز ندارد که بالطبع چنین وضعیتی بر روند همکاری‌های دو کشور تأثیرگذار بوده است. طرف چینی در تنظیم مناسبات و سیاست‌های خود با تهران، نگاه محتاطانه‌ای دارد و در عمل، برخورد بیجینگ با تهران براساس وضعیت ایران در صحنه بین‌المللی و نحوه تعامل سایر قدرت‌ها با ایران تعریف شده است (قاضی‌زاده و طالبی‌فر، ۱۳۹۰: ۱۷۰).

۲-۴. تکثر هویت‌های بین‌المللی چین و ایران

سیاست خارجی جمهوری خلق چین در جهان امروز از جمله حوزه‌های سیاست‌گذاری محسوب می‌شود که تکثر گفتمان‌های هویت بین‌المللی در آن ظهور و بروز بسیاری یافته است. با رخداد انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۴۹، هویت بین‌المللی چین به‌مثابه دولت کمونیستی تثبیت شد. بر همین مبنا، نقش چین در حوزه سیاست بین‌الملل بر پایه حمایت از سایر دولت‌های کمونیستی، مقابله با امپریالیسم و سرمایه‌داری و حمایت از جنبش‌های امپریالیستی در سایر کشورها تعریف گردید. با آغاز سیاست اصلاحات و درهای باز از آغاز دهه ۱۹۷۰، چین راهبرد تنش‌زدایی را در پیش گرفت و تعاملات این کشور با جهان خارج سیر صعودی را تجربه کرد. با وجود روند دگردیسی و تغییر در هویت‌های بین‌المللی و شکل‌گیری منافع جدید برای چین، گفتمان‌های هویت بین‌المللی این کشور -از انزوگرایی ناسیونالیستی، رئالیسم، مکتب قدرت‌های بزرگ، مکتب جهان جنوب و هویت آسیایی گرفته تا چندجانبه‌گرایی گزینشی و جهان‌گرایی^۱- هیچ‌یک کاملاً حاشیه‌ای نشده و در مقاطع زمانی گوناگون آثار خود را بر حوزه‌های تصمیم‌گیری این کشور بر جای گذاشته‌اند. دیوید شامبا از مهم‌ترین تحلیل‌گران چین یک تقسیم‌بندی دقیق از تکثر هویتی چین را بازنمایانده و معتقد است که سیاست خارجی این کشور تحت تأثیر این تکثر هویتی، هم‌زمان هم قدرت‌های بزرگ را کلیدی می‌داند؛ هم نواحی پیرامونی را اولویت می‌بخشد؛ هم بر نقش بنیادی کشورهای در حال توسعه تأکید می‌ورزد و هم به اهمیت فراوان نهادهای بین‌المللی چندجانبه اشاره می‌کند. از دید وی، این تعدد گفتمان‌های هویت بین‌المللی چین با شاخصه پراکندگی فراوان به تفکر چینی‌ها در مورد سایر کشورها، مناطق و موضوعات بین‌المللی شکل داده است (ارغوانی، ۱۳۹۴: ۹۹). گرچه وجود این میزان از تکثر هویت‌های بین‌المللی در رابطه با ایران محل تردید است، اما چالش‌های درون‌گفتمانی و بین‌گفتمانی موجود در سیاست

1Realism
2Great Powers School
3Global South School
4Asia First
5Selective Multinationals
6Globalism

خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز به نوبه خود چشم انداز روابط استراتژیک دو کشور را متأثر ساخته است. رخداد انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، هویت انقلابی برآمده از رویکرد نه شرقی نه غربی را بر سیاست خارجی ایران حاکم کرد. با این حال، سیاست خارجی ایران در سال‌های بعد تحت تأثیر رهیافت‌های سه‌گانه «نه شرقی نه غربی»، «نگاه به شرق» و «نگاه به غرب» و گاهی نیز رهیافت تلفیقی در نوسان بوده است. مقوله یادشده در کنار تکثر هویت‌های بین‌المللی چین واجد نوعی مزیت‌گرایی و عمل‌گرایی استراتژیک در سیاست خارجی دو کشور بوده که شکل‌گیری روندهای بلندمدت در مناسبات دوجانبه آن‌ها را دست‌کم در کوتاه‌مدت به تأخیر می‌اندازد.

۳-۴. نقش هویت‌های رقیب در روابط ایران و چین

شکل‌گیری روابط استراتژیک میان ایران و چین بدون درک هویت‌های رقیب به‌ویژه مناسبات چین با قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای امکان‌پذیر نخواهد بود. روابط چین با ایران در مقایسه با روابط این کشور با اتحادیه اروپا، ژاپن و ایالات متحده، در سطح پایین‌تری قرار دارد و بیجینگ اولویت نخست خود را بر روابط با قدرت‌های بزرگ قرار داده است (Hong, 2013: 410). در میان بازیگران مؤثر بر راهبردی‌شدن روابط ایران و چین باید به نقش تعیین‌کننده ایالات متحده، اسرائیل و عربستان اشاره کرد. الزامات ایالات متحده به‌عنوان بازیگری که در صدد استقرار نظم جهانی موردنظر خود است، یکی از چالش‌های عمده فراروی روابط استراتژیک ایران و چین می‌باشد. بر همین مبنا، برخی معتقدند هرچند ایران و چین منافع مشترکی در راستای تأمین امنیت ملی دارند، در نهایت روابط راهبردی آمریکا با چین حدود و ثغور همکاری‌های آنها را تعیین خواهد کرد (سجادپور و شریعتی، ۱۳۹۰: ۸۷). در میانه‌های دهه ۱۹۷۰ و به دنبال اتخاذ دیپلماسی پینگ‌پنگ، ایالات متحده مشوق روابط حسنه بین ایران و چین بود. با این حال، پس از انقلاب ۱۹۷۹، این کشور همواره به‌عنوان یکی از موانع عمده در برابر گسترش روابط چین با ایران ایفای نقش نموده است. در دهه ۱۹۹۰، چین تحت فشار

ایالات متحده به همکاری هسته‌ای خود با ایران پایان داد. فشارهای ایالات متحده در دوران اوباما نیز نقش مؤثری در رأی مثبت چین به قطعنامه‌های پیشنهادی آمریکا علیه برنامه هسته‌ای ایران و محدود کردن تعاملات اقتصادی و تجاری چین با ایران داشت. نقش آفرینی چین به عنوان مهم‌ترین شریک تجاری ایران (از جمله اصلی‌ترین مشتری نفت)، حساسیت‌های آمریکا را تشدید نموده است. استراتژی ایالات متحده در این خصوص آن بوده که از طریق ایجاد محدودیت بر دستورکارهایی که مناسبات استراتژیک ایران و چین را تحکیم می‌بخشند، مانع از شکل‌گیری چنین پیوندهایی شود. عربستان سعودی به عنوان یکی از بازیگران اصلی منطقه‌ای که در سال‌های اخیر روابط پرتنش با ایران تجربه نموده است، ارتقای سطح روابط دوجانبه با چین را در زمره اولویت‌های سیاست خارجی خود قرار داده است. از این جهت، ارتقای سطح روابط عربستان با چین به مشارکت استراتژیک فراگیر، چالش‌های عدیده‌ای را فراروی گسترش روابط استراتژیک ایران و چین قرار می‌دهد (Al-Sudairi, 2012: 4). در حوزه اقتصادی، عربستان بزرگترین شریک تجاری چین در آسیای غربی و منبع عمده واردات نفت خام به چین به‌شمار می‌رود. اگرچه تجارت انرژی بخش عمده‌ای از روابط چین و عربستان را تشکیل می‌دهد، اما دورنمای این روابط به‌طور فزاینده‌ای در چارچوب توسعه به سمت حوزه‌های موضوعی مختلف از جمله عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی قابل تحلیل خواهد بود (Foley, 2017: 107).

اسرائیل دیگر بازیگر ذی‌نفوذ در روابط استراتژیک ایران و چین محسوب می‌گردد. به‌طور سنتی، تجارت تسلیحات یکی از محورهای عمده در روابط دوجانبه چین و اسرائیل بوده است. ارتقای نقش اسرائیل به‌ویژه پس از تحریم تسلیحاتی ناشی از کشتار میدان «تیان‌آن‌من» در سال ۱۹۸۹ و کاهش گزینه‌های استراتژیک چین در تأمین سلاح‌های پیشرفته موردنیاز تحقق پیدا کرد. فروش و انتقال فناوری‌های مدرن نظامی به چین، از موارد تنش بین واشنگتن و تل‌آویو طی سال‌های اخیر می‌باشد. از این جهت، وابستگی چین به فناوری‌های نظامی اسرائیل اثرات محدودکننده‌ای بر ارتقای سطح روابط ایران و چین دارد. سطح روابط دو طرف به‌سرعت در حال گسترش به حوزه‌های موضوعی مختلف است. اهمیت این روابط برای اسرائیل تا بدان‌جا ارتقا یافته که چین به



بزرگ‌ترین شریک تجاری اسرائیل در آسیا و دومین شریک بزرگ آن در جهان پس از ایالات متحده تبدیل شده است (Xian, 2016: 5). جایگاه متفاوت سه بازیگر یادشده در تفکر استراتژیک ایران و چین بر روند همکاری‌های دو طرف تأثیرگذار می‌باشد. درک و شناخت ناکافی دو کشور از واقعیت‌های سیاست خارجی یکدیگر نیز بر این کژفهمی‌ها افزوده است. بر همین مبنا، سیاست خارجی چین بر محور همکاری با تمامی طرف‌های بازی (با گرایش به طرفی که مناسبات راهبردی تری با پکن دارد) تنظیم شده است (قاضی‌زاده و طالبی‌فر، ۱۳۹۰: ۱۷۱). در حالی که اصول و ارزش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و واقعیت‌های آن در شرایط کنونی الزام‌ها و محدودیت‌های متفاوتی را بر جریان سیاست‌گذاری کشور در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی مترتب نموده است.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر تلاش گردید با بهره‌گیری از گزاره‌های نظری رهیافت سازه‌انگاری به واکاوی امکان یا امتناع شکل‌گیری همکاری استراتژیک در روابط ایران و چین پرداخته شود. به لحاظ تاریخی و دیرینه‌شناختی، روابط ایران و چین را می‌توان در ضمن وجود نشانه‌هایی از نزدیکی ادراکات و برداشت‌های دو کشور نسبت به انگاره‌ها، هنجارها، تهدیدها و چالش‌های مشترک در سطوح تحلیل ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد بررسی قرار داد. چنین وضعیتی در سال‌های اخیر با طرح الگوی مشارکت راهبردی فراگیر در مناسبات دو طرف از برجستگی خاصی برخوردار شده است. مشابهت‌های هویتی و بنیان‌های بین‌ذهنی همسان، در زمره اصلی‌ترین عوامل شکل‌گیری و توسعه روابط استراتژیک ایران و چین محسوب می‌شوند. با این حال، نقش عوامل فرهنگی و هویتی به این میزان محدود نمی‌شود؛ بلکه در کنار آن بایستی به نقش منفی و مخرب عناصر هویتی و بین‌ذهنی هم اشاره داشت که چشم‌انداز استراتژیک روابط دو طرف را با واقعیت‌های دیگری پیوند می‌دهد. در این رابطه، عواملی چون کنشگری منفی و غیرسازنده هویت‌های رقیب (به‌ویژه آمریکا، عربستان و اسرائیل)، تکرر هویت‌های بین‌المللی چین و ایران و فقدان درک و شناخت صحیح و جامع دو طرف، شکل‌گیری

همکاری استراتژیک در روابط دو کشور را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. از این‌رو، نوسان موجود در زمینه نقش دوگانه عوامل هویتی-ارزشی در شکل‌دهی به روابط دوجانبه ایران و چین، به‌خوبی می‌تواند دلایل عدم استقرار قالب‌های مبتنی بر همکاری استراتژیک در رابطه دو کشور را تبیین نماید. واضح است که هرگونه تغییر وضعیت در قالب پیشبرد الگوی مشارکت استراتژیک فراگیر، تداوم وضعیت موجود یا عقب‌گرد در روابط استراتژیک دو کشور، نمی‌تواند بدون توجه به بنیان‌های هویتی، فرهنگی و بینادینی دو کشور تحقق یابد.

منابع

- ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۴)، بازدرآمدی بر روابط راهبردی چین و ایران، در پرتو هویت‌های بین‌المللی، تهران: نشر مخاطب.
- ایرنا (۱۳۹۴/۱۱/۴)، ایران هیچ‌گاه همکاری چین در دوران تحریم را فراموش نمی‌کند، کد خبر: ۸۱۹۳۲۶۹۵.
- آدمی، علی (۱۳۸۹)، «راهبرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: دیدگاه‌ها، زمینه‌ها و فرصت‌ها»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۷، صص ۹۷-۱۲۶.
- بلوچی، حیدرعلی (۱۳۸۹)، «دیپلماسی دفاعی چین»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال هشتم، شماره ۳۱. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تاراجی، منصور (۱۳۵۰)، چین؛ سرزمینی که باید از نو شناخت، تهران: دنیای کتاب.
- ثقفی‌عامری، ناصر (۱۳۸۵)، در جستجوی افق‌های جدید در سیاست خارجی ایران، سیاست نگاه به شرق، تهران: مرکز پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.
- زون، دینگ (۱۳۸۸)، «انگیزه‌ها و موانع عمده گفتگوی بین فرهنگ چین و فرهنگ اسلامی»، مجموعه مقالات چین در آیین فرهنگ (۱)، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

- سازمند، بهاره و فریبرز ارغوانی (۱۳۹۲)، «ایران، چین و چالش‌های فراروی همکاری-های فراگیر»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۳، شماره ۳، صص ۱۰۴-۸۳.
- سجادپور، سیدمحمدکاظم و شهروز شریعتی (۱۳۹۰)، «گزاره ایران در روابط آمریکا و چین ۲۰۰۹-۱۹۹۱»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال هفتم، شماره ۲، صص ۱۰۴-۷۱.
- شریعتی‌نیا، محسن و حمیدرضا عزیزی (۱۳۹۶)، «همکاری ایران و چین در کمربند اقتصادی جاده ابریشم»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال نهم، شماره ۴، صص ۲۹-۷.
- شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۱)، «عوامل تعیین‌کننده روابط ایران و چین»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال چهارم، شماره دوم، تابستان، صص ۲۰۹-۱۷۹.
- طاهاایی، سیدجواد و مریم اتابکی (۱۳۷۴)، «درآمدی بر نگرش چینی به روابط بین‌الملل»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۷.
- عسگریان، حسین (۱۳۹۴)، **چشم‌انداز روابط ایران و چین**، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- غفاری، مسعود و شهروز شریعتی (۱۳۸۷)، «امکان‌سنجی گسترش روابط راهبردی ایران و چین از منظر نظریات اتحاد و همگرایی»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال چهارم، شماره ۱، صص ۹۵-۷۵.
- قاضی‌زاده، شهرام و عباس طالبی‌فر (۱۳۹۰)، **مناسبات راهبردی ایران و چین**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کسینجر، هنری (۱۳۹۲)، **چین**، ترجمه حسین رأسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- کسینجر، هنری (۱۳۹۶)، **نظم جهانی: تأملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخی**، ترجمه محمدتقی حسینی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گارور، جان (۱۳۹۰)، **جنبه‌های مختلف سیاست خارجی چین در قبال ایران**، در حسین عسگریان، کتاب آسیا (۷) (ویژه روابط ایران و چین)، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، «سازهانگاری به‌عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل»، **فصلنامه سیاست**، شماره ۶۵، صص ۱۴۳-۱۱۳.

مینگ، هوالی (۱۳۸۹)، «شصت سال روابط چین نوین و ایران»، *مجله مطالعات آسیای غربی و افریقا، فرهنگستان علوم اجتماعی چین*، شماره ۴، صص ۲۴-۱۳.
 هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، «سازهانگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره ۴، صص ۹۵۰-۹۱۵*.
 هادیان، ناصر (۱۳۹۷)، *شرق نمی‌تواند مسائل استراتژیک ایران را حل کند*، پرشیا دایجست، کد مطلب : N-4195.

Al-Sudairi, Mohammed Turki (2012), *Sino-Saudi Relation: An Economic History*, Gulf Research Center (GRC) Paper.
 Blanco, Luis (2011), *Strategic Partnership: a new form of association in International Relations?*, www.wiscnetwork.org/porto2011/papers/WISC_2011-523.pdf.
 Dorraj, Manochehr (2016), 2016. *The Future of Sino-Iran Relations*, in: Horesh, Niv (Ed.), *Toward Well-Oiled Relations? China's Presence in the Middle East following the Arab Spring*, Palgrave Macmillan.
 EIA, (2017), *World Oil Transit Chokepoints*, U.S. Energy Information Administration, July 25.
 EIA, (2018), *Country Analysis Brief: Iran*, U.S. Energy Information Administration, April 9,
 Foley, Sean. (2017), *When Oil Is Not Enough: Sino-Saudi Relations and Vision 2030*, *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies*, Vol. 11, No. 1, pp. 107-120.
 Garver, John. (2007), *China and Iran: Ancient Partners in a Post-Imperial World*, Seattle: University of Washington Press.
 Harold, Scott and Alireza Nader (2012), *China and Iran: Economic, Political, and Military Relations*, International Programs at RAND, Center for Middle East Public Policy.
 Hong, Zhao (2013), *China's Dilemma on Iran: Between energy security and a responsible rising power*, *Journal of Contemporary China*, Vol. 23, No. 87, pp.408-424
 Hunter, Shireen (2010), *Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Resisting the new International Order*, California and London: Praeger.
 Jun, Liu and Wu Lei (2010), *Key Issues in China-Iran Relations*, *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia)*, Vol. 4, No. 1, pp.40-57.
 Price, Richard and Christian Reus-Smit (1998), *Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivism*, *European Journal of International Relations*, Vol. 4, No. 3, pp. 259-294.
 Singh, Michael. (2016), *China's Middle East Tour; Beijing's Post-Sanctions Ambitions*, *Foreign Affairs*, January 24.

Van Kemenade, Willem (2009), Transnational Relations with China and the West: Cooperation and Confrontation in Asia, The Hague, Netherlands Institute of International Relations III Ineenaael², Diplomacy Papers, No. 24.

Walt, Stephen (1987), The Origins of Alliances, Ithaca: Cornell University Press.

Weitz, Rockford (2018), Why is the Strait of Hormuz important? The Conversation, July 9.

Wuthnow, Joel (2016), Posing Problems Without an Alliance: China-Iran Relations after the Nuclear Deal, Strategic Forum, No. 290.

Xian, Xiao (2016), The "Belt and Road Initiative" and China-Israeli Relations, Journal of Middle Eastern and Islamic Studies, Vol. 10, No. 3, pp. 1-23.

Zhongping, Feng and Huang Jing (2014), China's strategic partnership diplomacy: engaging with a changing world, ESPO working paper, No. 8.

۱۲۰



سیاست جهانی

